

دکور، لباس و... این را از این باب گفتیم. یکی این یکی خود نفس کارهای مینیمال و بی چیز که بتواند هر جایی بروز کند، این یک خرده کار را برای تولید کننده سخت می کند. به واسطه این که نیازمند مهارت و تبحر چیزهای مختلف می شود که اگر در چنین موقعیتی قرار گیرد چه طور باید کار کند؟ فکر خود را چگونه نمایشی کند؟ در طی این سال ها از گذشته خیلی دور من و علی فروتن برای این که چه طور به این برسیم بارها برای کسب رشته و علوم مرتبط مبادرت کرده ایم که ما را به آن سمت ببرد. نزدیک ترین اتفاقش نمایش «دوره گردها» است که یک خرده به خاستگاهمان نزدیک شدیم ولی هنوز این آن نیست، چون ما هنوز آن آدم نشدیم، اما هر کدامان به اندازه خودش در تلاشیم که این جریان را حرفه ای تر و قابل عرضه تر کنیم که اگر به هر کجای ایران برای اجرای نمایش سفر کردیم دیگر نیازمند لوازم اجرایی مثل نور، صدا و موقعیت سالی و خیلی چیزهای دیگر نباشیم. حالا این که در آن جا چند نفر این اجرا را می بینند، معمولاً تعداد بازدید کننده این نوع کارها کم می شود ولی ممکن می شود. این ممکن شدن برای من ترجیح بیشتری دارد تا این که به یک ایده آلی بنشینم تا یک روزی یک جایی بپذیرد که هزینه یک نمایش بزرگ برای بچه ها در کشور ما بدهد. چون جالب است ما خودمان با هر کسی که برخورد می کنیم، می پرسد که چرا برای بچه ها کاری نمی کنید؟ و نمی دانند که پول و اقتصاد این کار دست من نیست. فرضاً دست تلویزیون یا مرکز هنرهای نمایشی است. سیاست گذاری اش دست من نیست. امکان اجرایش دست من نیست. من نه سالن دارم نه استودیو. الان به عنوان مثال خودمان خیلی دلمان خواسته که یک سالن دوستانه نفره جمع و جور برای خودمان داشته باشیم که اصلاً در دنیا چیز خاصی نیست. نه این که به همه سالن دهند حداقل به آن کنند، این اختیار را می دهند. ولی در بخش خصوصی اگر به دنبال مکانی برای سالن نمایش باشید، اصلاً وارد یک مقوله عجیبی می شوید، در بخش دولتی هم که تکلیفش روشن است. بنابراین برای رسیدن به این ماجرا آن هم در این بازه زمانی از سن، مسیر سختی را داریم طی می کنیم. چون اگر برای فردی مثلاً در بیست و پنج سالگی این اتفاق بیفتد، یک انرژی و دورنمایی دارد. جدا از این که موقعیت های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی ما مدام در حال تغییر است و با حضور یا عدم حضور یک شخص یک باره روند نمایشی در کشور تغییر می کند. این آن چیزی است که خیلی دلم می خواهد به آن برسیم. یک فستیوال هایی در اروپا هست که در آن گروه های مختلف در کنار کارشان، تجربه های فوق العاده جمع و جوری دارند که بدون مساله سالن، نور و دکور در هر کجا که دلش بخواهد، اجرا می کند. این یکی از همان چیزهایی است که خیلی دلم می خواد به آن برسیم. نمی گویم که در این کشور این



من همین الان هم مایوس نیستم ولی واقعا نمی دانم بیست و شش قسمت دومی وجود دارد در صورتی که من دلم می خواهد دوهزار و نشتصد قسمت باشد. مایوس نیستم ولی وقتی پلان های تان به هم می ریزد و دوباره می خواهید شروع کنید زمان و انرژی می برد، آدم ها و فرصت های تان را از دست می دهید

نمی گیرد، مثلاً می رسم سر یک سه راهی مثل سه راهی سلفچگان، از آن جا ما به سمت ساوه می رویم او هم می رود به سمت اصفهان. ولی با هم قهر نیستیم که، وقتی کارهایمان تمام شد، دوباره برمی گردیم تهران!

درست است مثلاً شاید یک دفعه هر سه نفرمان در یک سریال حضور داشته باشیم، مشکلی نداریم. ولی این که در یک برنامه ای مثل «فی تی لند»، مثل گذشته با یکدیگر تولید محتوا کنیم، نه. چون نگاه هایمان نسبت به کار دیگر مثل گذشته یکی نیست. زاویه نگاه مان و اصلاً جنس نگاه مان نسبت به کار عوض شده و دیگر اتفاقی مشابه قبل نمی افتد و همیشه گفته ام که مهم برای ما مخاطب است.

**آیا ایده، طرح یا سبک اجرایی خاصی بوده که مدت ها در ذهنتان باشد و بخواهید به آن شیوه کار کنید، اما هنوز فرصت انجام آن برایتان پیش نیامده باشد؟**

**حمید گلی:** از گذشته دور، موقعیت نمایش برای بچه های ایران به نوعی همیشه این چالش را داشته که اگر بخواهید یک کار سنگین را تولید کنید، چه باید کنید؟ یکی از کسانی که واقعا در این زمینه می جنگد، خانم مریم کاظمی است که از همین جا به او خدا قوت می گویم. او کارهای بزرگ انجام می دهد همیشه هم از خودش مایه گذاشته است و این تا به مخاطره انداختن زندگی شخصی اش هم جلو رفته است، یعنی برای مثال اگر برای نمایشی لازم بوده که یک میز تهیه شود، تهیه شده، چه کسی هزینه اش را داده؟ خودش. حالا تا آن نمایش اجرا برود اگر فروش برود تازه برابر شود. این نمایش آخر او به نام «سیندرلا» که در خدمتش بودیم تعداد باز یگر ها،

بضاعتم بیشتر از این نیست.

در کشور ما تعداد هنرمندان خوب کم نیست اما هزینه و بضاعت تولید را هم باید در نظر بگیریم. آن جا هزینه ها در می آید و با مدیریت اقتصادی ای که وجود دارد اصلاً نگران این مسئله نیستند. نکته دیگر وجود هوای تازه در آن فضا است. یک دفعه یک کارگردان پیدا می شود که سابقه ای ندارد ولی خروجی کارش، خروجی بسیار خوبی است و به واسطه همان بعد از مدتی پروژه بزرگی را در اختیارش می گذارند تا کار کند.

**خب مدت زیادی است که محمد مسلمی در مدیوم تلویزیون کار می کند و شما بیشتر در زمینه تئاتر فعالیت دارید. وقتی بعد از سال ها دوباره به این مدیوم باز گشتید، به کار با هم و این که گروهتان هم دوباره سه نفره نشود، فکر نکردید؟**

**علی فروتن:** نه، رفاقت ما و محمد مسلمی رفاقت دیرینه ای است که هیچ چیز خرابش نمی کند. با این که متأسفانه بعضی افراد شیطنت می کنند و یک سری مطالب را در فضای مجازی می فرستند و متأسفانه مضاعف، به خاطر این می گویم مضاعف که مردم ما یک سری چیزها را بدون این که تحقیق کنند، قبول می کنند. مثلاً نمونه بارزش همین اخیراً مجید قناد در بیمارستان بستری بود، رسانه ها اعلام کردند که او ضربه مغزی شده، من و حمید گلی دائم به او سر می زدیم و می دیدیمش، اصلاً چنین چیزی نبود. او در ایام عید تصادف می کند بعد از آن در اوایل خرداد ماه، احساس سرگیجه می کند وقتی به بیمارستان مراجعه می کند متوجه می شوند به دلیل این که کیسه هوا در حین تصادف توی صورتش باز شده، خون مردگی در سرش ایجاد شده، رفت و آن خون مردگی را در آورد و تمام! من، حمید گلی و محمد مسلمی رفیق های چندین و چند ساله ایم، نان و نمک همدیگر را خوردیم، رفیقیم با همدیگر. در

یک مقطعی نگاهمان با هم دیگر عوض شد، بیشتر علاقه و توجه محمد مسلمی به رسانه کلانی به نام تلویزیون است. البته نگاهش غلط نیست، من ردش نمی کنم. کاملاً هم نگاه درستی است، مخاطب بیشتری دارد. ما وقتی یک برنامه را در تلویزیون تولید کنیم یک دفعه میلیون ها نفر آن را می بینند، وقتی یک نمایشی را تولید می کنیم تعداد محدودی آن را می بینند. این کاملاً منطقی است. با این وجود یک سری چیزها دیگر سلیقه ای است. من و حمید گلی دوست داریم تئاتر کار کنیم. در واقع اولویت مان تئاتر است. محمد مسلمی اولویتش تلویزیون است. هدف هایمان با هم فرق می کند، قاعدتاً این جا دیگر مسیر ما در یک جاده قرار

